

وضو می گیریم

صدای خوش مؤذن بلند می شود: اَللّهُ اَكْبَر
هنگام نماز است. می خواهیم با خدای مهربانم حرف بزنم.
باید خود را آماده کنم.



دست هایم را خوب می شویم.



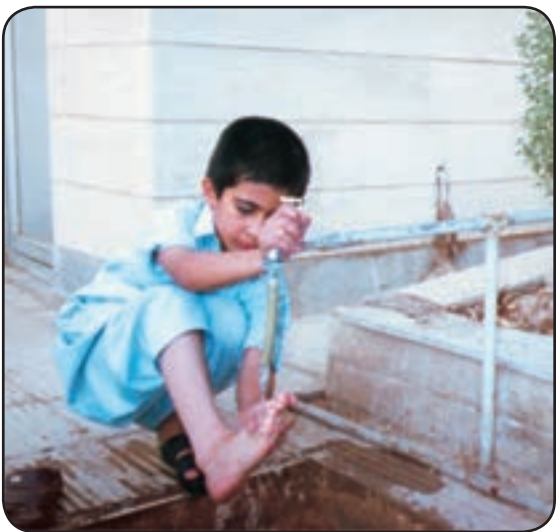
نیت می کنم که وضو بگیرم و
صورتم را با آب زدن بر آن،
از بالا به پایین می شویم.



بعد دست راستم را از
کف دست تا آرنج، سه
بار می‌شویم. سپس دست
چپم را.



سپس سرم را مسح می‌کشم.



حالا نوبت شستن پاهاست.
اول پای راست و سپس پای
چپم را می‌شویم.

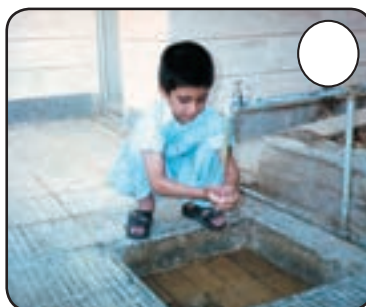
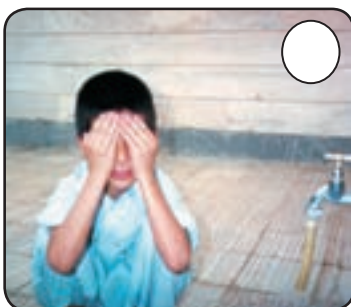
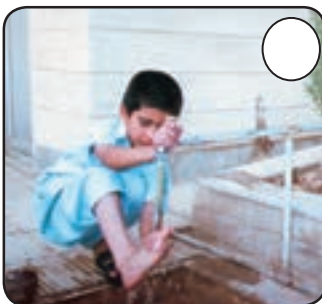
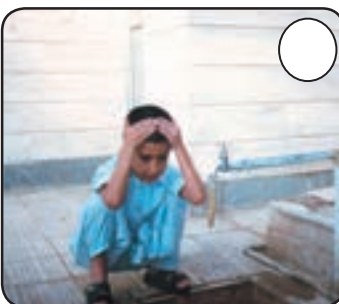
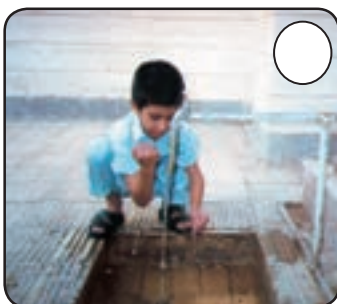
مادرم همیشه می‌گوید در وضو گرفتن دقت کنم تا پاکیزه باشم و برای خواندن نماز آماده شوم.
چون پیامبر مهربانمان به این کار دستور داده است.

تمرین کنیم

با راهنمایی معلم، در حیاط مدرسه وضو بگیریم.



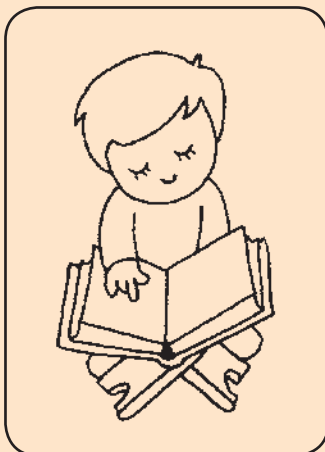
امین و مینا می‌خواهند این شکل‌ها را به ترتیب شماره گذاری کنند. شما هم به آن‌ها کمک کنید.



برای چه کارهایی وضو می‌گیریم؟



..... برای



..... برای



..... برای

اهل بیت و یاران پیامبر (صلی الله علیه و علی آله)

پیامبر، سرپرست و پدر خانواده‌ای بزرگ بود. او همسران و فرزندان را بسیار دوست داشت. همسری مانند خدیجه که با محبت فراوان، ثروتش را در راه اسلام خرج کرد؛ و همسری مانند عایشه که سعی می‌کرد سخنان پیامبر را خوب یاد



بگیرد و آن‌ها را برای مسلمانان تکرار کند.

فرزندان پیامبر مانند فاطمه، رقیّه، امّ کلثوم و قاسم نیز پدرشان را دوست داشتند.

همسران پیامبر و فرزندان او را اهل بیت پیامبر می‌نامیم.

وقتی فاطمه، دختر بسیار عزیز پیامبر با علی ازدواج کرد و حسن و حسین به دنیا آمدند، جمع خانواده بزرگ‌تر شد.

پیامبر نوه‌هایش را بسیار دوست داشت. هنگامی که روی منبر برای مردم سخنرانی می‌کرد، حسن و حسین را روی پای خود می‌نشاند و اجازه نمی‌داد کسی آن‌ها را جدا کند.

پیامبر خدا این دو برادر را بسیار می‌بوسید و می‌فرمود: آن‌ها سرورِ اهل بهشت هستند.

دوستان پیامبر را اصحاب پیامبر می‌نامیم. دوستان خوبی مانند ابوبکر، عمر، عثمان و علی.

پیامبر برای یاران و اصحابش نیز بهترین دوست بود و به همه‌ی آن‌ها محبت می‌کرد.

درباره‌ی سلمان فارسی که ایرانی بود، می‌فرمود: سلمان از اهل بیت ما است.

او با یارانش با مهربانی سخن می‌گفت و از آن‌ها تعریف می‌کرد؛

و به مسلمانان سفارش می‌کرد که یارانش را دوست بدارند. چون آن‌ها یار و یاور پیامبر در خوشی‌ها و سختی‌ها بودند.



فکر می‌کنم



اهل بیت و یاران پیامبر چگونه انسان‌هایی بودند که خدا و پیامبرش، آن‌ها را این‌همه دوست داشتند؟



دوست دارم

من هم مثل بزرگ‌ترها، هر وقت نام اهل بیت و اصحاب پیامبر را بر زبان می‌آورم، برای مردان بگویم: «رضی‌الله عنه^۱» و برای زنان بگویم: «رضی‌الله عنها»



گفت و گو کنیم

برخورد پیامبر با نوه‌هایش، حسن و حسین چگونه بود؟

۲ -

۱ -

۴ -

۳ -

۱- یعنی خداوند از او خشنود باشد.

یک کار خوب

ما مسلمانان هر روز در تشهد نمازمان به پیامبر و اهل بیت او درود می فرستیم
و می گوییم:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ»

یعنی

نماز بخوانیم

چند روزی است ماهان با دقت به نماز خواندن پدر نگاه می‌کند.
 پدر، سوره‌ی حمد و توحید و دیگر قسمت‌های نماز را به او یاد داده است.
 حالا ماهان احساس می‌کند نماز را به خوبی یاد گرفته است.
 یک روز پدرش می‌گوید: وقت آن رسیده که دو رکعت نماز با هم بخوانیم.
 و از ماهان می‌پرسد: یک نماز دو رکعتی چگونه است؟
 ماهان خوش حال می‌شود و می‌گوید: وضو می‌گیرم و با لباس مناسب، رو به قبله
 آرام می‌ایستم.
 نیت می‌کنم دو رکعت نماز را برای خشنودی خدا بخوانم.

سوره‌ی حمد و پس از آن سوره‌ی
 توحید را می‌خوانم.

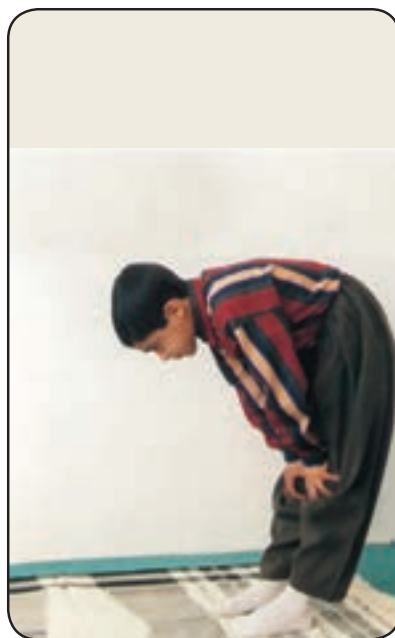
دست‌ها را تا نزدیک گوش‌ها بالا
 می‌آورم و می‌گویم «اللَّهُ أَكْبَرُ»



بعد از رکوع می ایستم.



آن گاه برای رکوع خم می شوم.



سپس به سجده می روم.



آن گاه می نشینم و دوباره به سجده
می روم.



بعد می ایستم و رکعت دوم را مانند رکعت
اول می خوانم.
بعد از سجده ی دوم می نشینم و تشهد
می خوانم.
و در پایان نماز، سلام می دهم.

پدر لبخند می زند و می گوید: آفرین پسر! بهترین راه حرف زدن با خدای مهربان،
خواندن نماز است.



بگرد و پیدا کن



خواندن سوره‌ی حمد

رکوع

سجده

تشهد

الله أكبر



«رفتیم با هم»

زینب و نرگس	من و سمانه
رفتیم با هم	نمازخانه
امام مسجد	آمد دبستان
رفت توی محراب	با روی خندان
خدا بزرگ است	الله اکبر
کسی نباشد	با او برابر
الْحَمْدُ لِلَّهِ	شکر خداوند
که داده ما را	با خویش پیوند
ایّای نَعْبُد	ما می پرستیم
فقط خدا را	تا زنده هستیم
نماز خواندن	چه خوب و زیباست
یاد خداوند	فروغ دلهاست

سید احمد زرهانی

تمرین کنیم

یک نماز دو رکعتی را با کمک معلّم در کلاس تمرین کنید و جلوی هم کلاسی‌های خود بخوانید.

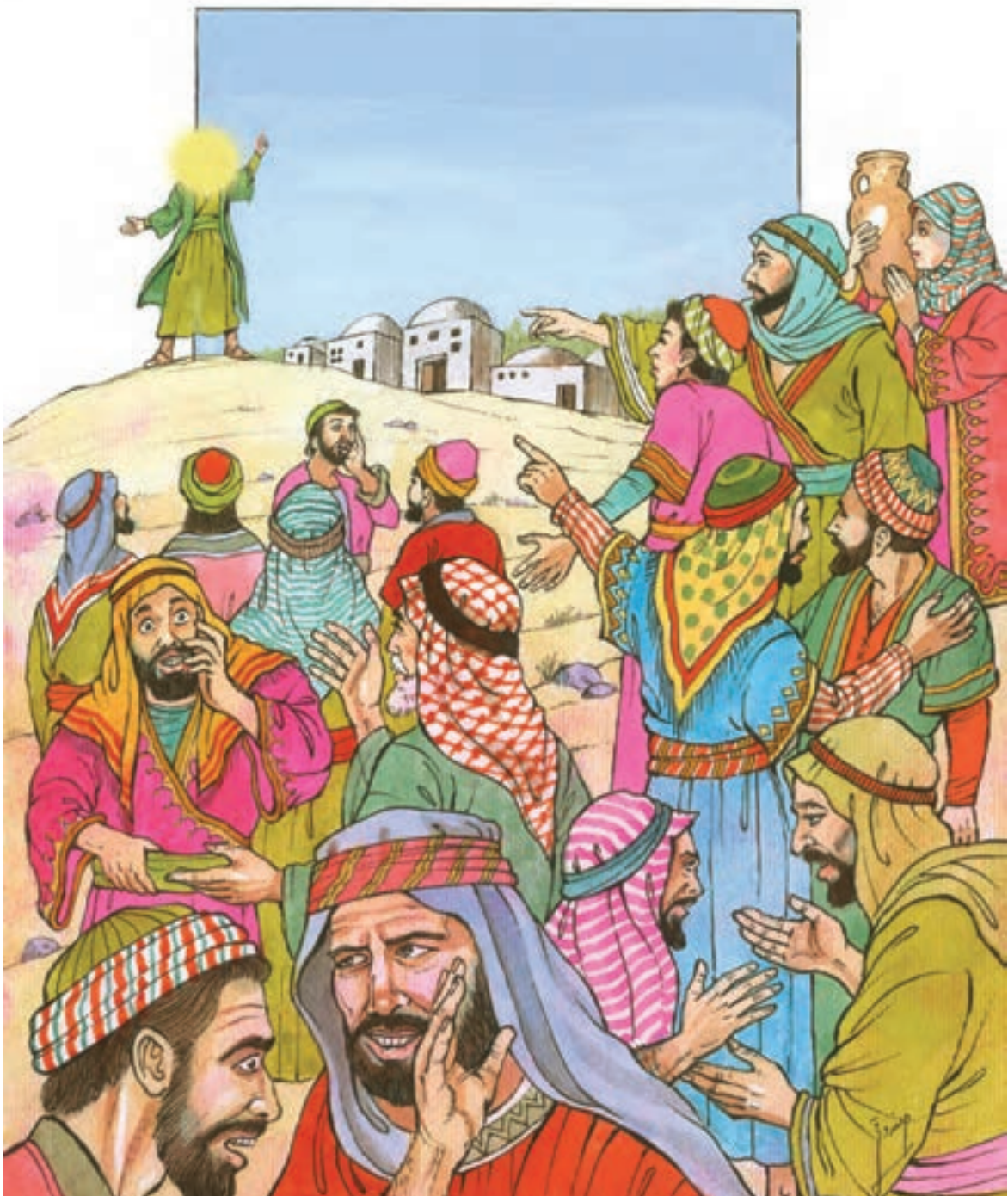


خاطره

اولین نمازی که خواندم

دوست‌دار خوبی‌ها

خبر تازه‌ای در شهر پخش شده بود.
مردم مکه، دهان به دهان آن را به یک‌دیگر می‌رساندند، تا این که این خبر مهم
به ابوبکر (رضی الله عنه) رسید.



او شنیده بود که یکی از دوستانش، محمد امین مردم را به خداپرستی و انجام کارهای نیک دعوت می‌کند.

ابوبکر صدیق (رضی الله عنه) با شتاب خود را به او رساند و درباره‌ی آنچه شنیده بود، از او سؤال کرد.

محمد امین پاسخ داد: درست است. من پیامبر خدا هستم و اکنون تو را به پرستش او دعوت می‌کنم.

فقط او را عبادت کن و تنها از او کمک بخواه؛

و در این راه همراه و دوست من باش!

همین که ابوبکر این سخنان را از محمد امین (صلی الله علیه و علی آله) شنید، مسلمان شد و او را به عنوان پیامبر پذیرفت.

بدانیم

اولین خلیفه و جانشین پیامبر، ابوبکر صدیق در مکه به دنیا آمد.

او از دوستان صمیمی پیامبر بود که دخترش عایشه را به ازدواج آن حضرت درآورد.

پیامبر ابوبکر را بسیار دوست داشت و در هجرت از مکه به مدینه، او همراه پیامبر بود.

ابوبکر مردی مؤمن، مهربان و خوش اخلاق بود. او قبل از خلافت، به خانه‌ی فقیری پیر و ناتوان می‌رفت، خانه‌اش را تمیز می‌کرد و کارهایش را انجام می‌داد. او این کار را در زمان خلافت هم ادامه می‌داد.

سرانجام او در سال ۱۳ هجری در مدینه از دنیا رفت و در کنار قبر پیامبر به خاک سپرده شد.



فکر می‌کنم



ابوبکر صدیق (رضی الله عنه) دعوت پیامبر را پذیرفت و مسلمان شد. زیرا....

دوست دارم



من هم دوست دارِ پیامبر باشم. پس....

گفت و گو کنیم

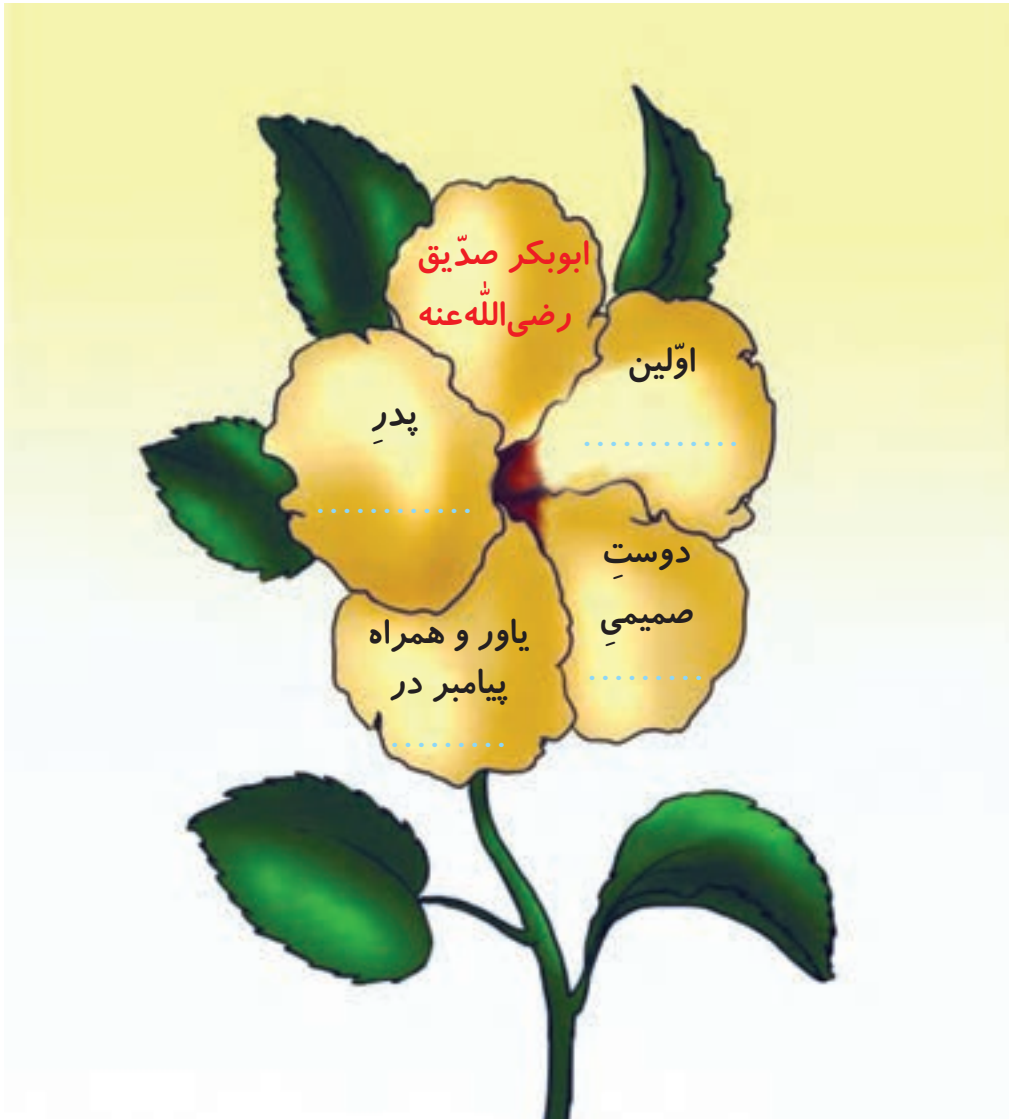


داستان‌هایی را که از زندگی ابوبکر صدیق (رضی الله عنه) شنیده‌اید، برای دوستان خود تعریف کنید.



امین و مینا

امین و مینا می‌خواهند به کمک شما جاهای خالی را کامل کنند.



دوست بچه‌ها

عمر فاروق مردی را حاکم یکی از شهرها کرد. قرار بود آن مرد برای گرفتن دستور خلیفه، نزد او بیاید.



وقتی که آن مرد به خانه‌ی عمر آمد، دید که با بچه‌هایش بازی می‌کند، آن‌ها را نوازش می‌کند و می‌بوسد.
مرد با تعجب پرسید:
ای امیر مؤمنان! شما فرزندان را می‌بوسی؟!
به خدا قسم من هیچ‌کدام از بچه‌هایم را نبوسیده‌ام!
عمر فاروق (رضی الله عنه) وقتی این سخن را از آن مرد شنید، به او گفت: تو که نسبت به فرزندان خود چنین هستی، حتماً نسبت به مردم بی‌رحم‌تر خواهی بود و نمی‌توانی حاکم خوبی برای آن‌ها باشی.
پس اجازه نداد که آن مرد، حاکم شود.

بدانیم

عمر فاروق، دومین خلیفه از خلفای راشدین در مکه به دنیا آمد. او مردی با تقوا و عادل بود و تمام تلاش خود را انجام می‌داد تا مردم در راحتی و آسایش زندگی کنند.
او ده سال با عدالت خلافت کرد و سرانجام در سال ۲۳ هجری، هنگام نماز صبح به دست فردی گمراه در مسجد به شهادت رسید و در کنار قبر پیامبر و ابوبکر صدیق در مدینه به خاک سپرده شد. عمر، پدر یکی از همسران پیامبر به نام حفصه است.



فکر می‌کنم

اگر عمر فاروق (رضی الله عنه) به آن مرد اجازه می‌داد حاکم شود، آن مرد با مردم چه می‌کرد؟



گفت و گو کنیم

از داستان «دوست بچه‌ها»، چه چیزهایی یاد می‌گیریم؟

۱- با کودکان مهربان باشیم.

۲-

۳-



امین و مینا



به امین و مینا کمک کنید تا جاهای خالی را کامل کنند.



هدیه‌ای به فقیران مدینه

در زمان خلافت ابوبکر صدیق، قحطی شدیدی در شهر مدینه پیش آمد. مردم، مخصوصاً نیازمندان در سختی زندگی می‌کردند. روزی ابوبکر با امیدواری فراوان گفت: خداوند، فردا شما را نجات می‌دهد. روز بعد، کاروانی به شهر نزدیک می‌شد. همین‌که تاجران خبردار شدند که کاروان، مقدار زیادی خوراکی با خود به همراه دارد، با عجله به سویش رفتند.



عثمان ذی النورین (رضی الله عنه)، صاحب کاروان بود و در ابتدای آن حرکت می کرد. تاجران از او خواستند تا کالاهایش را به آن ها بفروشد. عثمان از یکی از آن ها پرسید: چقدر به من سود می دهی؟ او پاسخ داد: در مقابل ۱۰ درهم^۱ کالا، ۱۲ درهم می دهم. عثمان گفت: بیش تر از این به من می دهند. دیگری گفت: من در برابر ۱۰ درهم کالا، ۱۵ درهم می دهم. عثمان ادامه داد: از این بیش تر داده اند! آن ها با تعجب گفتند: ما تاجران و ثروتمندان مدینه ایم. چه کسی سود بیش تری به تو داده است؟! او پاسخ داد: خداوند در مقابل یک درهم، ده درهم به من می دهد. آیا شما بیش تر از این سود می دهید؟! وقتی کاروان به شهر رسید، او با صدای بلند اعلام کرد: تمام بار این کاروان را به فقیران مدینه هدیه می کنم.

بدانیم

عثمان ذی النورین، سومین خلیفه از خلفای راشدین در مکه متولد شد. مدتی از دعوت پیامبر به اسلام نگذشته بود که به آن حضرت ایمان آورد. عثمان (رضی الله عنه) مردی مهربان و بسیار بخشنده بود و به فقیران کمک می کرد. پیامبر، دو دختر خود به نام های رقیه و امّ کلثوم را یکی پس از دیگری به ازدواج او درآورد. او دوازده سال خلافت کرد و سرانجام در سال ۳۵ هجری، در مدینه و هنگام قرآن خواندن، به شهادت رسید.

۱- نام یکی از پول های آن زمان در مکه و مدینه، درهم بود.



پیامبر، عثمان را دوست داشت که دو دخترش را به ازدواج او درآورد.

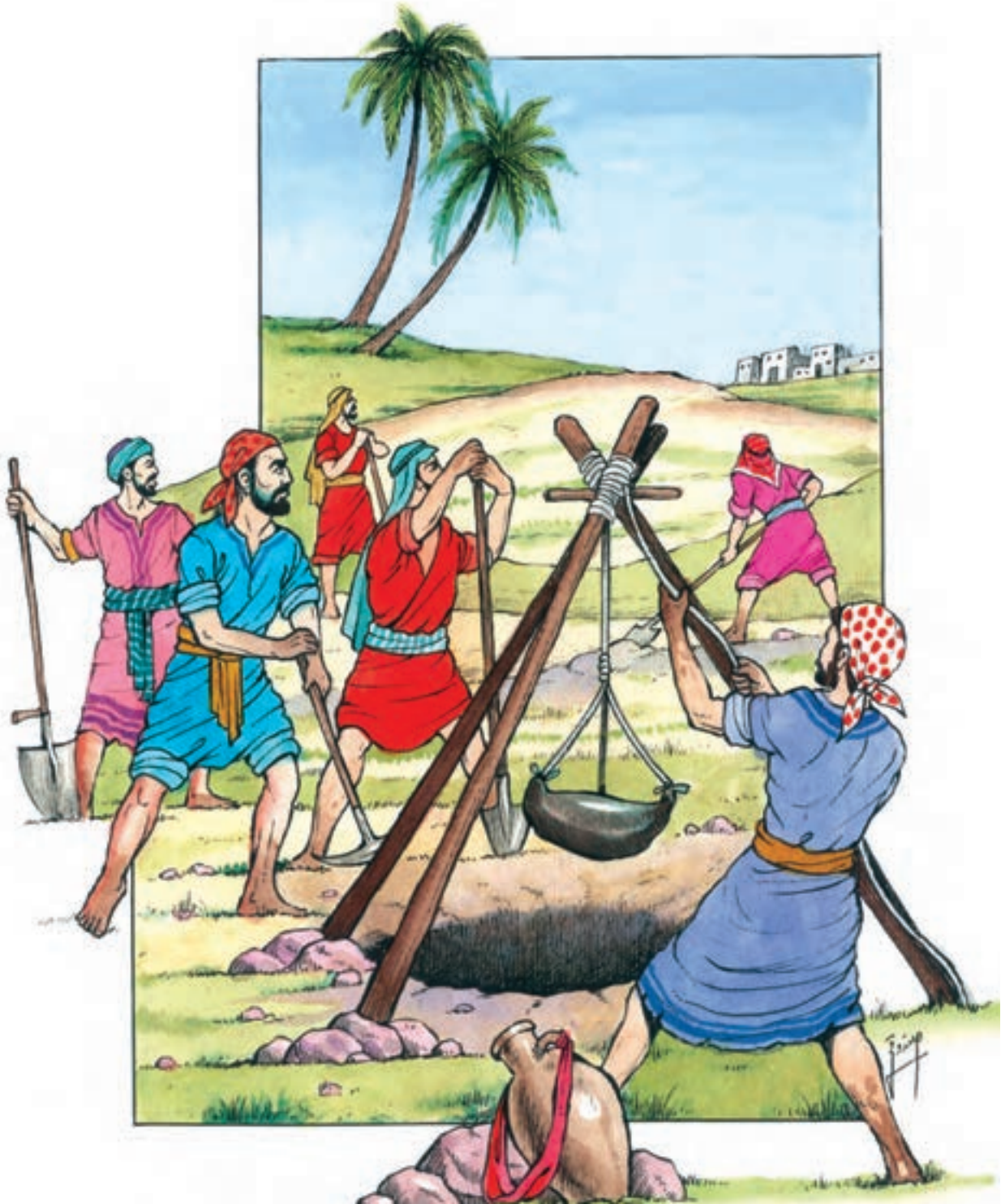


امین و مینا می خواهند به کمک شما جاهای خالی را کامل کنند. به آن ها کمک کنید.



خانواده‌ی مهربان

یکی از دوستان صمیمی امیر مؤمنان علی (رضی الله عنه)، زمینی را به او بخشید.
امیر مؤمنان، زمین کنار آن را هم خرید و با این کار زمین او بزرگ‌تر شد.
چند کارگر مشغول به کار شدند تا در آن زمین چاه آبی بکنند.



آن‌ها زمین را می‌کنند که ناگهان آب گوارایی از دل زمین جوشید. کارگران به سرعت و با شادی فراوان به صاحب زمین خبر دادند. حضرت علی خدا را سپاس گفت و فرمود: «این آب، مایه‌ی آسایش و شادی مردم خواهد شد.» سپس با صدای بلند ادامه داد: «ای مردم! من این زمین و چاه آب را به فقیران و کودکان یتیم بخشیدم.» وقتی امیر مؤمنان به خانه برگشت و ماجرا را برای همسر خود و فرزندان‌ش تعریف کرد، همگی خوش حال شدند. این خانواده‌ی مهربان، بارها با بخشش‌های خود، نیازمندان و کودکان بی‌سرپرست را شاد کرده بودند.

بدانیم

علی ابن ابوطالب، چهارمین خلیفه از خُلفای راشدین است. او در همان روزهای اوّل دعوت رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلٰی آلِهِ) ایمان آورد و پیامبر، دختر محبوبش فاطمه (رضی الله عنها) را به ازدواج او درآورد. ایشان مردی بسیار مهربان، شجاع، سخنور، دانا و عادل بود و پس از شهادت عثمان ذی النّورین (رضی الله عنه) به خلافت رسید. حضرت علی (رضی الله عنه)، سرانجام در ماه رمضان سال ۴۵ هجری در مسجد کوفه به شهادت رسید و در شهر نجف به خاک سپرده شد.

دوست دارم



من هم مانند امیرالمؤمنین علی (رضی الله عنه) و خانواده اش



امین و مینا



به امین و مینا کمک کنید تا جاهای خالی را کامل کنند:





فکر می‌کنم

امیر مؤمنان علی (رضی الله عنه) پس از بازگشت به خانه، چگونه ماجرای زمین را
برای خانواده‌اش تعریف کرد؟

.....

.....

.....

یک کار خوب

اگر بخواهی برای حضرت علی (رضی الله عنه) و خانواده‌ی خوبش نامه‌ای بنویسی،
چگونه از آن‌ها تعریف می‌کنی؟

.....

.....

.....

وقت نماز



قو قولى قوقو...

این صدای خروس همسایه است.
صبح زود پیش از طلوع خورشید،
از خواب بیدار می شوم.
پس از وضو گرفتن و پوشیدن
لباسی تمیز، نماز می خوانم و
بهترین سخنان را با خدا می گویم.
چقدر از کارم خوش حالم. ساعتی
دیگر، خورشید بر من لبخند می زند.



هنگام ظهر شده است.

خورشید هم که مانند من به کار
مشغول بوده، حالا به وسط آسمان
رسیده است. باز هم صدای خوش
مؤذن مسجد را می شنوم.
دوباره وقت گفتن بهترین سخنان
با خداست.
همه ی ستایش ها، شایسته ی پروردگار
جهان است...



خورشید سفرش را در آسمان
ادامه داده و به جایی رسیده که
سایه‌ی درختان را بلندتر کرده
است.

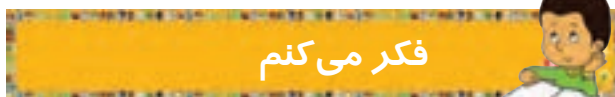
من هم با نماز عصر می‌خواهم
نشان دهم که خدای خورشید را
دوست دارم.



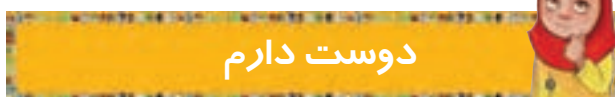
خورشید از چشمانم پنهان و دور
شده، اما هوا هنوز کاملاً تاریک
نشده است. من هم با ادب، نماز
مغرب می‌خوانم و به خدایم
می‌گویم: تویی که برای همیشه
می‌مانی. اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ بِکُلِّ



اثری از سرخیِ کناره‌ی آسمان نمانده
 است. ستارگان چشمک می‌زنند و
 تاریکیِ شب را به یک‌دیگر و به من
 نشان می‌دهند. این وقت را عشاء
 می‌گویند.
 وضو می‌گیرم و بار دیگر نماز
 می‌خوانم.
 پس از نماز به خدا می‌گویم: خدای
 خوبم! در تاریکی هم تو را فراموش
 نمی‌کنم.



من امروز پنج بار پس از وضو گرفتن، با خدایم صمیمانه گفت‌وگو کردم. با نمازهای
 صبح،



نماز ظهر را با دوستان خوبم در مدرسه بخوانم. نماز جماعت چه لذتی دارد!



سرود بیداری

صبح است، صبح است	الله اکبر
برخیز از خواب	یک بار دیگر
پیش از تو برخاست	از خواب، بلبل
بیدار گشته	هم غنچه، هم گل
با جیک و جیکش	گنجشک زیبا
پیش از تو گفته	شکر خدا را
صبح است و دارد	بر چهره لبخند
وقت نماز است	برخیز فرزندا!

مصطفی رحماندوست



امین و مینا



امین با لبخند از مینا می پرسد: مینا جان! تو می دانی نمازهای پنج گانه، هر کدام چند رکعت است؟
مینا با مهربانی می گوید:

نماز صبح رکعت
نماز عصر رکعت
و نماز عشا رکعت است.
نماز ظهر رکعت
نماز مغرب رکعت

چشمن بزرگ

در خانه

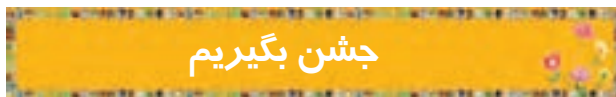
همه‌ی ما خوش حال هستیم.
بوی خوش غذا تمام خانه را فرا گرفته است. پدر مرا می‌بوسد و می‌گوید:



امروز عید بزرگ مسلمانان، عید فطر است. از این که امسال توانستی در ماه مبارک رمضان روزه بگیری، خوش حالم.
مادر که از صبح زود آشپزی را شروع کرده است، نان و پنیر و چای را بر سفره می گذارد.
با شادمانی صبحانه می خوریم و خود را برای رفتن به مسجد آماده می کنیم.



امام جماعت در محراب نشسته است.
مردم با لباس های تمیز و معمولاً سفید به مسجد می آیند. بوی عطر در همه جا پیچیده است.
کم کم مسجد پُر می شود و همه برای خواندن نماز عید فطر آماده می شوند.
بعد از نماز، امام مسجد با سخنان خود دل مردم را شاد می کند.
او از پاداش روزه و زیبایی های بهشت برای مردم سخن می گوید.



بچه ها! بیایید با هم برای عید فطر امسال، برنامه ای تهیه کنیم.

- ۱- من و دوستم
- ۲-
- ۳-
- ۴-
- ۵-

یک کار خوب

دوست دارم در سالهای آینده، مانند بزرگ ترها شش روز بعد از عید
فطر را روزه بگیرم و دعا کنم که.....